

دفتر اول : زندگی با طعم دخترانه

#دختر_است_دیگر

تکیه کلام همه‌شان همین است: دختر است دیگر. جک می‌سازند، عکسها و فیلم‌هایی می‌گذارند از بی‌دست و پا بودن دخترها. بعد هم هشتگ می‌زنند دختر است دیگر. باید روی همه‌شان را کم کنم.

شلوار شش جیب‌کنانی ام را می‌پوشم و روی آن کاپشن ورزشی بلندم را که دیگر به مانتو احتیاج نداشته باشم. کفش ورزشی را جلوی در می‌پوشم و فرزند از پله‌ها می‌دوم پایین. مثل همیشه چهارپله پله مانده به پارکینگ با یک پرش بلند می‌پریم.

دبستان که بودیم پسرهای فامیل و همسایه‌ها را می‌آوردیم توی راه پله. مسابقه می‌گذاشتیم کدام یک می‌توانیم از سه تا پله بپریم پایین. نیمی‌شان که می‌ترسیدند و بقیه هم که جرات به خرج می‌دادند و می‌پریدند می‌افتادند زمین و گریه‌شان می‌رفت هوا. من اینطور پریدن را از فواد یاد گرفته بودم که سه سال از من بزرگ‌تر بود و آن روزها ۱۳-۱۴ سالش بود.

من هم اولین بار که از روی پله سوم پریدم افتادم زمین و دستم هم درد گرفت. اما وقتی دیدم مهرباب پسر عفت خانم دارد نگاهم می‌کند گریه‌ام را قورت دادم. بلند شدم و تند دویدم توی کوچه. مهرباب بعدها به عفت خانم گفته بود فیروزه از خیلی از پسرها هم شجاع‌تر است.

حالا کجایش را دیده‌اند. به همه‌شان نشان می‌دهم ما دخترها چه کارهایی از دست ما برمی‌آید.

انگار که ما دخترها موجودات اضافی روی این کره‌خاکی باشیم. حالا نه که یک روز و دو روز باشد. از وقتی من یادم می‌آمده یک عده مردم عشق این را داشته‌اند که بزنند توی سر ما دخترها. انگار که ما جای‌شان را تنگ کرده باشیم. بالاخره هر روز و هر وقتی هم یک بهانه‌ای پیدا می‌کنند که دخترها را تحقیر کنند.

دوچرخه فواد را برمی‌دارم و می‌روم توی کوچه. تا سر کوچه را پیاده می‌روم و بعد با هیجان سوار دوچرخه می‌شوم. ضربان قلبم تند می‌شود و انگار می‌خواهد از سینه‌ام بزند بیرون.

فواد وقتی بفهمد دوچرخه‌اش را برداشته‌ام کمی غرغر می‌کند ولی مهم نیست. از همان وقت که چشم باز کردم و معنی محبت را فهمیدم، متوجه شدم آقا فواد اولین پسر و نوه فامیل شوکت پور گل سر سبد خاندان است. همیشه و همه‌جا یک آقا فواد می‌گفتند و صدها آقا فواد از چشم و چارشان بیرون می‌زد. اما من فقط فیروزه بودم. توی هدیه و عیدی هم فواد همیشه یک سهم اضافه داشت. وای از روزی که دست یا پایش زخمی می‌شد. خانم جان لپش را می‌کشید که «بمیرم نه...» بعد بلند می‌شد و خودش صدقه می‌گذاشت. می‌دانست که بابا گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست. «این یک ذره خش که صدقه نمی‌خواهد خانم جان... مرده... باید زخم و زیل بشه تا بزرگ بشه» بخصوص از وقتی فواد رفت کلاس کاراته. خانم جان بیشتر حرص می‌خورد که چرا بیخود این پسر بیچاره را می‌دهید دم کتک. اما بابا اصرار می‌کرد که فواد باید محکم شود. این شد که سال بعد گیر دادم من هم باید بروم کاراته. بابا

اولش فکر کرد یک هوس زودگذر است. شاید هم بود. شاید هم چندان جدی نبود. تا روزی که توی تمرین یکی از انگشت هایم در رفت. از درد داشتم می مردم اما گریه نکردم. حتی دکتر اورژانس هم مانده بود که یک دختر دوازده ساله چطور اینقدر محکم است. اما وقتی برگشتیم خانه خانم جان فقط گفت: «امان از دست شما دخترهای این دوره و زمانه... خب ننه این کارها چیه شما می کنید؟... این کارها مال این پسر بچه هاست... خب بنشینید توی خانه یک ذره» تازه آن موقع بود که درد انگشت امانم را برید و رفتم توی یک اتاق دیگر تا خوب گریه کنم. مامان آمد بغلم کرد و قربان صدقه ام رفت. گفت اگر سختم است دیگر کاراته را ادامه ندهم. اما وقتی فواد آمد و مسخره ام کرد فهمیدم که نباید کاراته ام تعطیل شود. فهمیدم باید روی فواد را کم کنم. باید توی کاراته از فواد جلو می زدم تا زبانش بند بیاید.

از کوچه مان که می پیچم توی بولوار سرعت رکاب زدنم را زیادتر می کنم. عاشق این لحظه ام که باد با سرعت می پیچد توی سر و صورتم و چشم هایم را می خواهد به زور ببندد. اما من نمی بندم شان. چشم هایم را باز می گذارم تا ببینم چگونه از همه دوچرخه سوارهای کنار خیابان جلو می زنم و رد می شوم.

خیلی زود خانه مان شد میدان تمرین و با فواد می زدیم همدیگر را سیاه و کبود می کردیم.

حالا دیگر نه فقط فواد، که همه پسرهای فامیل از من حساب می بردند. می دانستند حتی خواهرهای شان را هم نباید اذیت کنند. چون می آیند به من می گویند و من اگر بخواهم انتقام آنها را بگیرم کسی نمی تواند با من طرف شود.

سرعت دوچرخه را کم می کنم تا نفس تازه کنم. اینطوری می توانم مغازه های خیابان را هم نگاهی ببندازم. باید یک بلوز قشنگ پیدا کنم برای تولد زیبا که هفته بعد است. زیبا رنگ های روشن و دخترانه دوست دارد. یکی نیست بپرسد صورتی یا گل بهی هم شد رنگ؟

دوتا دوچرخه سوار از دو طرفم رد می شوند. یکی شان جلویم یک خط ترمز می کشد و آن یکی فریاد می کشد: هوی شاهزاده خانم... خیابان را چرا بستنی؟... برو عروسک بازی ات را بکن...

می خواهم نشنیده بگیرم. می خواهم بی خیال رد شوم. اما نمی شود. نمی شود جواب شان را ندهی و آنها فکر کنند دردانه های عالمند و کوچه و خیابان و همه جای شهر ارث پدری شان است. فکر کنند ما باید میدان را خالی کنیم تا آنها از هر طرف دل شان خواست مانور بدهند.

سرعت رکاب زدنم را زیاد می کنم. دوچرخه جان می گیرد انگار. می شود از کنارشان که رد می شوم با یک نوک پا ببندازم شان توی جوی آب کنار خیابان. اما احتیاجی به این کارها نیست. همینقدر که از آنها جلو بزنم و بروم دود از سرشان بلند می شود. سرم را کمی خم می کنم که باد نخورد به صورتم و با سه بار چرخش رکاب از کنارشان رد می شوم. پسرها که تازه متوجه من شده اند تلاش می کنند سرعت بگیرند تا دوباره از من رد شوند. اما بی فایده است. من یک بار دیگر به دوچرخه دنده می دهم و رکاب ها را که حالا به کندی می خواهند بچرخند را فشار می دهم پایین. نرم نرم دردی ملایم دارد توی پاها و ران هایم شروع می شود. یعنی اینکه نهایتا چند دقیقه دیگر می توانم اینطوری رکاب بزنم و بعد دیگر خستگی امانم نمی دهد.

اینقدر از پسرها دور شده ام که احتمالاً دیگر از فکر رقابت با من خارج شده اند. فشششش. چیزی از توی پیاده رو می دود توی خیابان. یک بچه گربه خاکستری با چشم های براق که انگار از ماشین های توی خیابان ترسیده و زل زده به من. نمی داند برگردد یا ادامه بدهد. یکهو مغزم قفل می کند. ترمز می گیرم اما فرمان دوچرخه بی اختیار به راست می پیچد و دوچرخه را نمی توانم کنترل کنم. دوچرخه می خورد به لبه جدول و پخش زمین می شوم.

باید زود بلند شوم. باید قبل از رسیدن پسرها بلند شوم. دست و پایم ذوق ذوق می کند. زودتر از آنچه که فکر می کردم پسرها می رسند. یکی شان با خنده ای کریه رد می شود و می رود. اما آن یکی کمی جلوتر می ایستد. دور می زند و می آید کنارم. چرخش را می گذارد روی جک و دوچرخه را از روی پایم برمی دارد. زیرلب تشکری می کنم و دوچرخه را از دستش می کشم. گفت زنجیرش افتاده خانم، بگذارید برای تان درستش کنم. ولو شدن یک دختر ۱۷ ساله کف خیابان احتمالاً می شود تصویر صفحه های شخصی شان که به اشتراک می گذارند. دختر است دیگر...

بغض گلویم را گرفته است اما بجایش بغضم را فریاد می کنم سر پسر جوان و میگویم: لازم نکرده... برسید به تفریح تان... خودم از پس کار خودم برمیام.

پسر شانه بالا می اندازد و می رود.

هوا دارد غروب می کند و تا چند دقیقه دیگر هوا تاریک می شود. از اینجا تا خانه با این وضع شاید یک ساعت طول بکشد. آن هم نه با این پایی که از میچ تا زانو دارد آتش می گیرد از سوزش. پاچه شلوارم هم پاره شده و با این وضع راه رفتن توی خیابان باعث آبروریزی می شود. بابا و مامان هم دیگر متوجه شده اند من نیستم و حالا نگران اند.

نگاه می کنم به خیابان. کمی بالاتر خانه زیبا است. بهتر است بروم خانه شان. مامان با رضوان خانم آشناست و احتمالاً کمتر نگران می شود. از اینجا زنگ می زنم به خانه مان. دوچرخه را هم می گذارم خانه شان تا فواد بیاید دنبالم.

زیبا با دیدن من چشم هایش گرد میشود. هم خنده اش گرفته است و هم ترسیده. می گویم نمی گذاری بیایم تو؟ توی اتاق می پرسد: تصادف کردی؟

برایش تعریف می کنم و کلی می خندد. می گوید: خدا رحم کرده

می گویم: به من یا بچه گربه؟

می گوید: هر دوتای تان.

عاشق این روحیه زیبام. از همه چیز کیف می کند و برای همه چیز می خندد. رضوان خانم از آشپزخانه می آید پیش مان و زیبا با خنده برایش از دسته گل من می گوید. رضوان خانم اول احوال مامان را می پرسد و بعد یادم می اندازد که هنوز زنگ نزده ام خانه. می رویم کنار تلفن و زنگ می زنم خانه. از الو گفتن مامان می فهمم بدجور نگران است. برایش توضیح می دهم. مامان اول عصبی می شود و می توپد بهم. می گوید از بس نگران بوده زنگ زده بابا و فواد. بابا که امشب کرمان بوده و تازه دارد برمی گردد. اتوبوسش صبح می رسد تهران. فواد هم امشب بازی دارند و دیر به خانه برمی گردد. بعد که آرام می شود می گوید به فواد خبر می دهد بعد از مسابقه شان بیاید دنبالم.

زیبا از اتاقش یک لباس راحتی می آورد. یکی از لباس های خودش. همانطور که فکر می کردم یک بلوز صورتی است با دامن طوسی خوشرنگ که با هم ست اند. می گوید چند ساعتی تا آمدن بابایش وقت هست و بهتر است فعلا کمی راحت باشم.

لباس خودش هم دخترانه است. مثل اتاقش که همه در و دیوارش یاسی اند و لیمویی. با گلدان های کوچک رنگی پنگی. یک ساعت رومیزی لیمویی و چندتایی تابلوی کوچک از خودش توی سنین مختلف. از برادرش در حالیکه زیبا داشت صورت برادرش را با رنگ انگشتی نقاشی می کرد. یک عکس هم بود که با پدر و مادرش بود. چشم های زیبا برقی از هیجان و نشاط داشت و دست انداخته بود گردن پدر و مادرش. با موهایی که دم خرگوشی بسته شده بود و چهره اش را ناز کرده بود و ملوس. پدر و مادرش هم معلوم بود از کارهای اوست که خنده شان گرفته.

توی این لباس دخترانه حس عجیبی دارم. عادت به پوشیدن چنین لباس هایی ندارم. حس خوب و بامزه ای است که تا به حال کمتر تجربه اش کرده ام.

نشسته ایم با زیبا توی سالن و داریم آلبوم عکس هایش را می بینیم. از درس و مشق مان ناله می کنیم و زیبا توی عکس ها فامیل هایش را برایم معرفی می کند.

با صدای زنگ هر دوی مان می دویم اتاق زیبا. من یکی از مانتو وشلوارهای زیبا را می پوشم و او هم بجای دامنش، شلوار می پوشد با یک بلوز پوشیده تر.

با شنیدن صدای یک جوان زیبا هیجان زده می شود: آخ جان این صدای سروشه...

آلبوم عکس های زیبا را که می دیدیم حس کردم روابطش با سروش از همه بهتر است. دوتا خواهر دیگر هم داشت که ازدواج کرده بودند و سروش هم سرباز بود.

زیبا جلوتر از من می دود بیرون. با پدرش و برادرش روبوسی می کند. از خوشحالی روی پایش بند نیست و اصلا من را یادش می رود.

زیبا کمک مامانش میز شام را می چیند و نمی گذارد من دست به چیزی بزنم. اصلا آرام و قرار ندارد و با همه بگو و بخند می کند. بیشتر از همه با سروش که با اشتیاق و نشاط به زیبا نگاه می کند. خوب معلوم است که دلتنگ همدیگر بوده اند و حالا چقدر خوشحالند از اینکه می توانند با هم حرف های خواهر - برادری داشته باشند.

زیبا یک ساعت قبل خیلی از سروش تعریف می کرد. اینکه سروش توی همه کارها و برنامه هایش از او حمایت می کند و هر جا کمکی بخواهد سروش به دادش می رسد.

بعد از شام سروش می گوید دلش برای چایی های زیبا تنگ شده و همه مشکلات پادگان به یک طرف محروم بودن از چایی های زیبا یک طرف دیگر. بعد می خندد که بعد از ازدواج زیبا باید یک فکر جدی برای چایی کرد وگرنه این خانه هم دیگر جای ماندن نیست.

زیبا به بهانه آوردن سینی چایی می رود توی آشپزخانه. نمی دانم از من خجالت می کشد یا از پدر و برادرش. آقای صرامی حاج و واج می پرسد: حالا کو خواستگار؟... کو آدمی که دختر دسته گل مان را بدهیم بهش؟

رضوان خانم می گوید: اگر دلت نمیاد دخترت را شوهر بدهی، می توانی ترشی اش بیندازی. همیشه پشت می ماند. سروش این بار جدی می گوید: بدون زیبا این خانه سوت و کور میشه.

آقای صرامی انگار با خودش حرف بزند می گوید: آدم این بچه آخری ها را فکر می کند همیشه کوچکند. انگار متوجه بزرگ شدن شان نمی شویم.

همه شان به زیبا نگاه می کنند که با سینی چایی دارد از آشپزخانه بیرون می آید. توی نگاه آقای صرامی، رضوان خانم و سروش محبتی است عمیق و دوست داشتنی.

فکر می کنم چقدر خانواده خوب و بانشاطی دارند. قشنگ معلوم است بخشی مهم و جدی از این محبت و نشاط خانواده بر دوش زیباست.

یکهو انگار دلم برای همه چیز تنگ می شود. برای بابا، برای فواد و برای مامان. برای تمام احساس های دخترانه ام و بیشتر از همه برای آن لباس دخترانه ای که توی کمدم افتاده و خیلی وقت قبل مامان برایم خریده بود. انگار که بخواید با این لباس چیزی رایا حسی را به من یادآوری کند.

وقتی فواد می آید دنبالم برای چرخش که خراب شده از او عذرخواهی می کنم. فواد با تعجب نگاهم می کند. انگار که توی دلش بگوید دختره سرش به جایی خورده.

روز بعد توی مدرسه حرف های زیادی برای گفتن با زیبا دارم. حرف هایی که شب قبل تا صبح توی ذهنم رژه می رفتند. حرف های مان از جایی شروع می شود که به زیبا می گویم: تو چقدر دختری زیبا؟!... تا به حال اینقدر کنار کسی حس دخترانه نداشته ام... خیلی مسخره است.

زیبا می خندد و می گوید: عاشق این حسم فیروزه... به نظر من حس های دخترانه از قشنگ ترین حس های عالمند.

حرف زیبا قشنگ است اما نمی توانم قبول کنم. زیبا می گوید: وقتی با سروش بیرون می رود انگار اعتماد به نفس بیشتری دارد، بیشتر احساس امنیت می کند. به نظر زیبا دخترها مثل موسیقی بودند. یک موسیقی بانشاط و آرامش بخش. لطیف و سبک. می گویم:...

هم جوشی و هم اندیشی

شما به عنوان یک دختر دوست داری جای زیبا باشی یا فیروزه؟ دلیل انتخاب خود را برای دوستان خود بیان کنید.

هر دختری در زندگی اش، دوست دارد به جایگاه و نقش مناسبی که در ذهنش برای خود ترسیم کرده است برسد؛ جایگاهی که احساس می کند با رسیدن به آن به نقطه مطلوب و زندگی ایده آلیش دست یافته است. مثلاً برخی دخترها جایگاه مطلوب خود را در شخصیت یک هنرپیشه می بینند، برخی دختران نقش های مردانه برای خود انتخاب می کنند، برخی ها هم دوست دارند نقش و جایگاه خود را از درون خود و بر اساس ویژگی های درونی خود ترسیم کنند، یعنی خودشان باشند و داشته ها و سرمایه های درونی خود را شکوفا کنند.

جدای از نقش هایی که یک دختر می تواند در اجتماع داشته باشد به نظر شما دختران در خانواده چگونه نقشی را می توانند برای خود در نظر بگیرند؟

ویژگی های دخترانه

اولین جایی که هر کس، نه فقط یک دختر، می تواند درباره خصوصیات خودش چیزی بداند خانواده است. پدر، مادر، خواهر و برادر هر کدام قضاوت خاصی از دختران دارند؛ قضاوت هایی که هر از چندگاهی لابه لای گلایه های مادرانه، یا نصیحت های پدرانه و یا بگو و مگو کردن های برادرانه و خواهرانه خود را نشان می دهند:

[تصویرگری: چهار قضاوت ذیل که از زبان مادر، پدر و خواهر و برادر مطرح شده است در قالب اینفوگراف یا نمودار مطرح می شود. یعنی تصویر یک دختر در وسط صفحه و در چهار سوی آن چهار قضاوت قرار می گیرد]

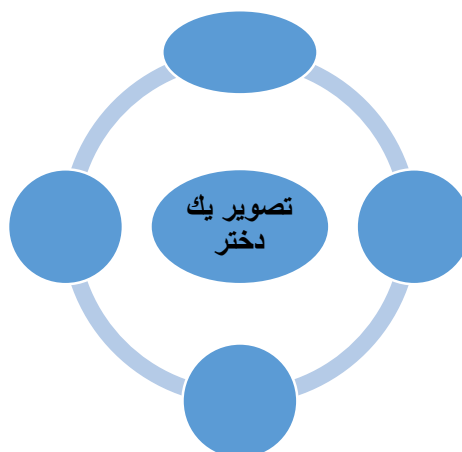
حدس بزن

حدس بزن صحبت های زیر حرف کدام یک از اعضای خانواده در خصوص دختران است؟

هر کدام از این موارد که در مورد شما صدق می کند با علامت مشخص کنید.

اگر پدر، مادر، خواهر یا برادر قضاوت های دیگری نیز در مورد شما دارند، در شاخه های خالی پر کنید.

]



[این قسمت داخل یکی از دایره های شکل بالا قرار می گیرد]

- از وابستگی های دختران می گویند. این که دختران حاضر نیستند روی پای خودشان بایستند و درباره زندگی و کارهایشان، تصمیم بگیرند.

- از عاطفی بودن و دل‌نازک بودن آن‌ها می‌گویند. این که اگر مادر گریه کند، دختر هم به دنبالش گریه می‌کند.
- گاهی از لجبازی دخترها و قبول نکردن حرف بزرگترها می‌گویند.
- و گاهی از هنرمندی و ذوق آن‌ها که به تغییر چیدمان خانه یا تزئین خانه منجر می‌شود، سخن می‌گویند.
- البته گاهی هم تنبلی دخترها موضوع سخن آنهاست و از این که دختران دست به سیاه و سفید نمی‌زنند گلایه می‌کنند.

[این قسمت داخل یکی از دایره های شکل بالا قرار می گیرد]

- می‌گویند گاهی دختران از خودشان ضعف نشان می‌دهند و با هر حرفی که از والدین می‌شنوند عصبانی می‌شوند و پرخاشگری می‌کنند.
- می‌گویند دخترها بابایی هستند و وابسته به پدرانشان.
- توقعات بیجای برخی دختران و خواسته‌های نامتناسب با سن و سال هم از گلایه‌های آنهاست

[این قسمت داخل یکی از دایره های شکل بالا قرار می گیرد]

- از ترسو بودن دخترها و بعضاً احساساتی بودن آن‌ها حرف می‌زنند.
- البته مهربان بودن دختران هم از ویژگی‌هایی است که آنان کم و بیش به آن اشاره می‌کنند.
- پرحرفی و وابسته بودن دخترها هم از ویژگی‌های دیگری است که معمولاً مورد اشاره آنهاست!

[این قسمت داخل یکی از دایره های شکل بالا قرار می گیرد]

- معمولاً او را یک دوست مهربان و دلسوز می‌دانند، دوستی که می‌توانند با او همه حرف‌های دلشان را بگویند.
- البته گاهی هم به هم حسودی می‌کنند و این حسودی باعث مشاجره‌هایی می‌شود و در خانه دعوا درست می‌کند!

این‌ها همه ویژگی‌هایی است که خصوصیات دختران را بر اساس قضاوت‌های اعضای خانواده بیان می‌کند؛ قضاوتی که به دلیل نزدیکی و انس آن‌ها می‌تواند تا حدود نسبتاً زیادی به واقعیت نزدیک باشد. اما بهتر است برای شناخت بهتر ویژگی

های دخترانه، پای سخن پیشوایان دین بنشینیم و ببینیم از منظر آن بزرگواران که علمشان برگرفته از علم الهی است، دختران چه ویژگی هایی دارند:

وقتی به پیامبر می گفتند کسی دختر دار شده با نگاهی پدران و سرشار از لبخند شادی، می فرمودند: «نِعْمَ الْوَالِدُ الْبَنَاتِ»، یعنی دختران چه فرزندان خوبی هستند.

و بعد این چنین به توصیف دختران می پرداختند:

- دختران، "مُطَفَّات" هستند، سرشار از لطف؛
- "مُجَهَّزَاتِ اَنْد"، آماده کمک به پدر و مادر؛
- "مونسات اند"، با پدر و مادر انس می گیرند. (حتی وقتی بزرگ شوند و به خانه شوهر بروند، باز هم با پدر و مادرشان انس دارند).
- "مُبَارَكَاتِ اَنْد"، باعث برکت.
- "مُفْلِحَاتِ اَنْد"، ریز بین و هنرمند و ظریف کار.^۱

و در جای دیگر می فرمایند:

- دختران "مَمْرَضَاتِ اَنْد"، پرستار خانواده.
 - "مُبْدِیَاتِ اَنْد"، پیش قدم در محبت و انس به پدر و مادر.^۲
- تعبیر لطیف دیگری نیز از قول پیامبر (ص) نقل شده که فرمودند: «خداوند متعال به خانمها مهربان تر است، پس شما نیز با آنها مهربان تر باشید».^۳

دختر در نگاه پیامبر (ص) همچون گل خوشبویی است که پدر را سرمست می کند؛ دخترانی بابرکت و البته دوست داشتنی.

هم جوشی و هم اندیشی

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: "أَلْمَرَأَةُ رِيحَانَةٌ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ" زن گل بهاری است نه پیشکار و خدمتگذار شما.

اگر به این حدیث دقت کنید حضرت علی علیه السلام خطاب به مردان می گوید که زنان در خانه های شما گلی لطیف اند که باید نسبت به آنها با کمال دقت و ظرافت رفتار کرد. زن پیشکار و خدمتگذار شما نیست که خیال کنید که کارهای سنگین را باید به او محول کرد.^۴

با توجه به این حدیث چند نمونه از نقش هایی که زنان در دنیای امروز در خانواده و جامعه دارند و منطبق با پیام این حدیث نیست را بیان کنید.

^۱ فضل الله بن علی راوندی کاشانی، النوادر، ج ۱، ص ۱، کافی، ج ۶، ص ۵.

^۲ المستدرک، ج ۱۵، ص ۱۱۵.

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱.

^۴ علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ج ۱، ص ۱.

^۵ برگرفته از بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع زنان شهر ارومیه در تاریخ ۷۵/۶/۲۸.

سخنان و نوع نگاه پیشوایان دین، همگی برگرفته از تعالیم قرآن کریم است. این کتاب آسمانی نیز به مناسبت های مختلف، در رابطه با دختران سخن گفته است:

۱. خداوند در سوره ی تکویر بعد از بیان جملات متعدد در زمینه ی وقوع قیامت، از بین ظلمهایی که در تاریخ رخ داده است، ظلم به دختران را مورد سوال و بازخواست قرار داده است.^۶

۲: در زمانی که دختر مورد بی مهری بود، همه او را نادیده می گرفتند، و به عنوان جنس دوم حساب می کردند، خدا به پیامبر خودش، حضرت فاطمه (س) را هدیه کرد. پیامبر (ص) عاشق دخترش بود. او را می بوسید و می بویید. هیچ کس برایش مثل او نبود. خداوند متعال با نزول سوره ی کوثر به پیامبر، نسل پرخیری را بشارت داد. "إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ". کوثر یعنی «خیر کثیر» یعنی «جوشان و ماندگار». این نسل پرخیر، از حضرت فاطمه (س) بود. و این گونه حضرت فاطمه (س) " کوثر" پیامبر شدند. از او خواسته شد برای این هدیه نیکو قربانی بدهد و چیزی را نذرش کند. "فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ".

۳: در داستان ولادت حضرت مریم (س) نیز که در قرآن آمده است مادر آن حضرت به خدا گفت:

من نذر کرده بودم او را برای کارگزاری به حرم تو بفرستم . اما او یک دختر است!

ندا آمد: من بهتر می دانم تو چه به دنیا آورده ای "لیس الذکر کالأنثی"^۷:

هیچ کدام از مردان روزگار شما یا پسری که تو در نظر داشتی، به پای این دختر نمی رسد. او سرور زنان عصر خود خواهد بود. تو چیزی از ما خواسته بودی و ما بهتر از آن را به تو دادیم. پسری خواسته بودی که خادم حرم کنی! ما دختری به تو دادیم که دردانه حرم شد.

مهربانی دخترانه [عکس مرتبط در خصوص رابطه دختر و خانواده]

دختر بودن برای خودش عالمی دارد که هیچ حسی به پای آن نمی رسد. لذتش را هم بیشتر از همه، در کنار خانواده می توان فهمید. ویژگی بارز دختران، مهربانی آنهاست. همان طور که خواندیم پیامبر (ص) از دختران تعبیر به «ملطفات» می کنند که به معنی سرشار بودن از مهربانی و لطافت است. دختر است که با مهربانی های خودش، می تواند از ناراحتی ها بکاهد و اختلافات خانه را کاهش دهد.

دختران هستند که به خانه رنگ و بوی دیگری می دهند؛ با همه مهربانند، مثل گل به خانه طراوت و شادابی می دهند. در دل همه نفوذ می کنند؛ طوری که اگر در خانه نباشند، همه انگار چیزی را گم کرده اند. شاید شما فکر کنید این تصویر یک دختر ایده آل، یا یک زندگی ایده آل است؛ دختری که هیچ مشکلی در خانه اش نیست! پدرش خیلی دوستش دارد و زیادی مهربان است!

ولی خیلی وقت ها این طور نیست! مگر می شود در خانه ای غم نباشد یا همه چیز سر جای خودش باشد. قطعاً در همه خانه ها مشکلاتی هست.

^۶ سوره ی تکویر، آیات ۸ و ۹.

^۷ سوره آل عمران، آیه ۳۶

اما در واقع این دختر است که به شکل دیگری با همه چیز رفتار می کند. او دلش می خواهد از استعدادی که خدا به او داده است، خوب استفاده کند؛

مهر و عطوفت، استعدادی است که خدا به دختر داده است تا هر وقت دوست داشت، از آن استفاده کند. مهربانی ابزاری است که دختر با آن می تواند جای خیلی چیزها را در زندگی پر کند. انرژی مثبت دادن هنر یک دختر است. ویتامین شادی و خوشی در خانه بودن، کار یک دختر است. دختر با وجود این اخلاق می تواند مشکلاتی که در خانه برای هر کدام از برادر و خواهرهایش یا حتی پدر و مادرش پیش می آید را از بین ببرد.

به برخی از نمونه های حل کردن مشکلات خانواده توسط دختران توجه کنید:

[از این جا به بعد نیز در قالب اینفوگراف یا نمودار بیان می شود، یعنی شیوه حل مشکل توسط دختر در رابطه با برادر، خواهر، مادر و پدر به صورت اینفوگرافی مطرح می شود]

۱. وقتی پسری سر یک مسئله با پدرش حرفش شده و حاضر نیست کوتاه بیاید؛ و نزدیک است که دیگر قهر کند و از خانه بگذارد و برود؛ ورود مهربانانه دختر خانواده به عنوان یک خواهر دلسوز تاثیر زیادی دارد. البته شاید خودش هم قبلاً با برادرش دعوا کرده باشد و دل پُری از او داشته باشد؛ اما اینجا جای تلافی نیست؛ چون تنها عشق زندگی دختر بعد از پدر و مادر، برادرش است.

۲. اگر دختری از دست حرف های مادر یا پدرش یا حتی برادرش خسته شده و مدام با آنها لج می کند؛ یا می گوید این ها خیلی به من گیر می دهند؛ چه کسی بهتر از خواهرش می تواند با گرفتن دست های او در دست های خود یا حتی بغل کردن او، آرامش کند؟ این همان معجزه خواهر بودن است!

۳. وقتی پدر و مادر سر یک مسئله با هم حرفشان شده وظیفه دختر، طرفداری کردن از یکی و رها کردن دیگری نیست. حتی اگر بدانند حق با یکی از آنهاست، نباید طرف او را بگیرد. این وسط نقش دختر، نقش کم کننده فاصله هاست نه قضاوت کردن بین آن ها یا بیشتر کردن دعوی آنها. در این شرایط، وقتی پیش پدر و مادر می رود، باید از عشق همیشگی خود به آنها حرف بزند. بوسیدن پدر و مادر از طرف دخترشان، می تواند بهترین آب برای خاموشی آتش بین آنها باشد. وقتی برای آنها یک لیوان آب ببرد و از خوبی های هر دوی آنها بگوید؛ وقتی از نیاز خود و بقیه به آنها بگوید، این همان معجون مهر دختر در قلب آنهاست. یعنی، همان سرمایه محبتی که خدا به دختر داده و دختر را نشانه رحمتش قرار داده است.

۴. وقتی پدری مشکلات مالی و اقتصادی دارد، یا این که اخلاقش تند و خشن است، این دختر است که می تواند حال و هوای او را عوض کند.

یک لبخندی که دختر به صورت پدر می زند، تمام خستگی کار و زندگی را از تن او بیرون می کند.

نگو که این کار دختر لوس هاست. اگر می دانستی وقتی دختری به طرف پدرش می رود تا هر چه خریده را از دستش بگیرد، چه حسی به او دست می دهد؛ این کار را جزو برنامه های همیشگی خودت قرار می دادی. اگر بدانی چقدر از بابا گفتن تو لذت می برد! این واژه برای او از دلنشین ترین کلماتی است که در عمرش می شنود. پس همیشه با لفظ «بابای خوبم» یا «بابای عزیزم» او را صدا بزن. او هم با این اسم احساس محبت می کند.

مهربانی تو و تشکر تو از او بابت همه چیز؛ بابت بودنش، بابت دست های گرمش، بابت ... خستگی را از دلش می برد! قند در دلش آب می شود که دخترش او را می فهمد و قدرش را می داند! حتی اگر پدر به روی خودش نیاورد!

نگاه به روی پدر و مادر از روی مهر و محبت، عبادت محسوب می شود و هیچ فرزند صالحی به والدینش نظر پر مهر و رأفت نمی افکند مگر آن که خداوند برای او در برابر هر نگاه، هر چند که روزی صدها بار تکرار شود، ثواب و پاداش یک حج پذیرفته شده می دهد.

خاطره گویی

اگر خاطره ای از خود یا یکی از دوستان خود دارید که در شرایط نگرانی و اضطراب مادران توانسته اید شادی را به وی برگردانید، برای همکلاسی های خود بیان کنید.

این خاطره می تواند درباره ی یکی از حالات زیر باشد

وقتی باری از دوش مادر برداشته ایم

راه حلی پیش پایش گذاشته ایم

با همدلی با وی پشتوانه ای برای او بوده ایم

شروع جلسه دوم

مسئولیت پذیری در امور خانه

ادامه ی داستان در نگاه شما

با مروری بر داستان جلسه گذشته ادامه داستان را در قالب گفت و گوی فیروزه و زیبا بنابر نظر خود ادامه دهید.

فکر می کنی تو جزو کدام دسته از دختران هستی؟

[در کنار هر یک از این سه قسمت تصویر دختری متناسب با حالات وی بیاید]

الف) آنهایی که برای انجام هر کاری بهانه می آورند و خود را به راهی دیگر می زنند. انگار تافته جدا بافته از خانواده هستند و هر اتفاقی افتاد به آن‌ها ربطی ندارد. فقط و فقط به خودشان و سر وضع خودشان اهمیت می دهند. اما بقیه به آنها چه؟ از اول تکلیفشان را با همه چیز و همه کس روشن می کنند، کار نمی کنند تا نخواهند تا آخرش بروند. خودشان را مشغول آینه و تیپشان می کنند که صبح چطوری از خانه بیرون بروند؟ کدام مانتو با کدام روسری یا مقنعه به هم می آید؟ چه تیپی بزنند که چشم دوستانشان از حدقه در بیاید؟ این دنیای آنها و هدف آنها می شود.

ب) یا جزء آن دسته دخترانی هستی که اگر یک روز در خانه باشند و در کارها کمک کنند و یا فقط یک کار کوچک در خانه انجام بدهند سر همه منت می گذارند؟ انگار کوه کنده‌اند! این‌ها فقط دوست دارند همه چیز تمیز باشد و زیبا. هر چیزی در جای خودش قرار داشته باشد. با همه هم مدام دعوا دارند که چرا این جا کثیف است و یا چرا این جا تمیز نیست؟ چرا همه چیز به هم ریخته است؟ حالا این به کنار؛ همیشه توقع دارند مادرشان همه کارها را بکند و آنها گاهی کمکی کنند. آنها مدام در حال ایراد گرفتن به همه هستند! دیگر همه آن‌ها را شناخته‌اند! دختر غرغرو!

ج) یا این که توجزه تو جزو آن دسته دخترانی هستی که اگر روزی مهمان داشته باشید، خیال مادرت راحت است چرا که می داند با وجود تو کارها برایش راحت تر خواهد بود؟ وقتی که نگاه می کند خانه از تمیزی برق می زند، در دل می گوید: دخترم برای خودش خانمی شده است. می دانستی وقتی که مادر نیست، وظیفه دختر سنگین تر می شود. وقتی به مسافرت می رود یا می خواهد برود، دوست دارد خاطرش جمع باشد، او دختر کدبانویی دارد که بیشتر از همیشه خیالش راحت است و دیگر نیازی نیست که به خاله یا مادر بزرگ بگوید بچه هایش بمانند تا برگردد.

گاهی این طور شده است که وقتی از مدرسه به خانه می آیی به استقبال بیاید و بگوید: مادر خوب شد آمدی! چقدر به کمک تو احتیاج داشتم! او خیالش راحت است؛ چون دختری دارد که کمک حال اوست نه مایه زحمتش. پس تا آن جا که می توانی سعی کن گاهی تو غذا بپزی. حتی گاهی اوقات غذایی من در آوردی هم بپز.

فکر نکن این یک دختر ایده‌آل است که در افسانه‌ها یافت می‌شود، نه! این یک دختر مسئولیت پذیر خانه است. درست است که بعضی وقت‌ها درس داری یا خسته‌ای؛ اما درس خواندن تنها وظیفه تو نیست. نمی‌شود که همه زحمات خانه بر دوش مادر باشد و تو فقط یک مصرف کننده خدمات باشی. بالاخره وظایفی هم در خانه بر عهده فرزندان است. همه چیز

به عهده مادر یا پدر نیست. اگر مادر فقط به کارهای خودش بپردازد و وظیفه مادری خود را در قبال تو انجام ندهد، چقدر شاکمی می شوی؟ چقدر او را به بی خیالی متهم می کنی؟

تمیز کردن خانه، نظم بخشیدن به وسایل، نقش هایی است که فرزندان هم می توانند بر عهده بگیرند. روح تو روح ذوق و هنر است. روح تو روح یاری بخشی به مادر است. شاید بهترین راه حل برای تو این باشد که به مادرت پیشنهاد بدهی بعضی کارهای خانه را با تو تقسیم کند؛ مثلاً تو ظرف ها را بشویی و او غذا درست کند یا تو جارو کنی و او ظرف ها را بشوید و یا هر کاری که خودت می دانی باری از دوش مادر کم می کند و در عین حال به درس خواندن تو لطمه نمی زند. فقط کافی است به همکاری و همدلی فکر کنی نه به چیز دیگری. تا هم دل او را به دست بیاوری و هم خودت خیالت راحت باشد که بی خیال نبوده ای. البته کمک در کارهای خانه فقط وظیفه دختران نیست بلکه پسران نیز در این زمینه وظایفی دارند که در کتاب ویژه پسران برای آنان بیان شده است.

خلوتی با خود

فکر می کنی کدام یک از ویژگی های هر یک از این سه دسته در تو نیز وجود دارد؟

حقوق متقابل دختر و والدین

حق دختر بر والدین:

پدر و مادر مسئول تربیت فرزند و راهنمایی او به سوی خدا هستند و مساعدت و یاری فرزند در طریق بندگی و فرمانبرداری از خداوند به عهده والدین است.^۸ بنا به فرموده رسول خدا(ص)، والدین باید نامی نیکو بر فرزند خود بگذارند و به او نوشتن بیاموزند و چون به حد بلوغ رسید او را همسر دهند.^۹ علاوه بر این، در روایات حقوقی مختص دختران ذکر شده است؛ از جمله این که هنگامی که برای فرزندان هدیه ای تهیه می شود، هدیه را اول به دختر بدهند.^{۱۰}

حق والدین بر دختر:

در طرف مقابل، والدین نیز حقوقی بر گردن فرزندان دارند.

در قرآن کریم احسان به والدین از تأکید به توحید آمده و همگان به آن سفارش شده اند.^{۱۱} از آن جمله:

حق مادر یکی از واجب ترین و لازم ترین حقوق است که ادای آن بر عهده فرزندان است؛ زیرا مادر فرزند خود را مدت ها حمل می کند که هیچ کس بر دیگری چنین نمی کند و فرزندش را با گوش و چشم و تمام وجودش و با کمال میل و رغبت از گزند حوادث حفظ می کند. او در راه کودک خویش متحمل زحمات و ناراحتی هایی می شود که هیچ کس نسبت

^۸ رساله حقوق امام سجّاد(ع)

^۹ روضة الواعظین / ترجمه مهدوی دامغانی / ۵۸۸

^{۱۰} وسایل الشیعه، ج ، ص ۲۲۷

^{۱۱} به عنوان نمونه: سوره بقره، آیه ۸۳؛ سوره نساء، آیه ۳۶.

به دیگری آن زحمات را متحمل نمی شود. او راضی می شود که خودش گرسنه باشد، اما فرزندش سیر بخوابد، تشنه باشد اما فرزندش سیراب شود. او حاضر است خودش در آفتاب باشد، ولی کودکش در سایه بیارامد. باید از او در مقابل این همه فداکاری و از خود گذشتگی سپاسگزاری و خوش رفتاری نمود. گرچه شما توانایی جبران حداقل زحمات وی را ندارید؛ مگر این که خداوند یاری تان کند.^{۱۲}

مردی از حضرت رسول درباره حق پدر بر فرزند پرسید؟ حضرت فرمودند: «پدرش را با اسم صدا نزنند. از سوء ادب آن است که پدر و مادرت را به نام بخوانی. حتی اگر کافر باشند، باید خطاب پدر و مادر به آن ها شود.

-مریض که می شوی چه کسی بیشتر از همه نگران توست؟ یا چه کسی به فکر سلامتی توست؟ خودت خوب می دانی مادرت بیشتر از همه این حس را دارد. حالا اگر مادر یا پدرت مریض شوند، چه کسی به فکر آنهاست. تو حواست به مریضی آن ها هست؟ یا این که اگر شده لاقبل با یک لیوان آب یا حتی با یک احوال پرسی دخترانهات دل آنها را شاد کنی! این ها همه معنای مونس بودن و غم خواری با پدر و مادر است. معنای درک موقعیت است.

صرفاً جهت اطلاع

احترام بی پایان حضرت زهرا (س) نسبت به پیامبر (ص)

ادب ایشان نسبت به پدرشان به اندازه ای بود که هر گاه پیامبر (ص) نزد حضرت می رفتند، حضرت زهرا (س) تمام قد برای پدرشان از جا بلند می شدند و به استقبال ایشان می رفتند. بر دست پدر بوسه می زدند و عبا از دوش ایشان برمی داشتند و کفش های پدر را به کناری می گذاشتند و دوباره در جای خود و روبروی ایشان می نشستند. هر گاه پدر ایشان را می خواند، ندای پدر را با:

"لیک، لیک" بفرمایید، بفرمایید؛

پاسخ می دادند. حضرت فاطمه (س) همیشه و در همه حال پیامبر (ص) را پدر جان (یا اُبت) می خواندند. همیشه رضایت آن حضرت را بر خشنودی خود مقدم می داشتند.

اختلافات و دل نگرانی ها

به خاطر داری چند بار برای این اتفاق افتاده که با پدرت حَرَفَت شده باشد؟ در این گونه مواقع چه می کنی؟ صحبت با یک مشاور امین، بهترین کار در این موارد است. البته ممکن است شما دسترسی به چنین مشاوره نداشته باشید اما یکی از خوبی های فضای مجازی این است که می تواند شما را به یکی از این مشاوران متصل کند. اکنون پاسخ یکی از این مشاوران را که در یکی از سایت های مشاوره در پاسخ به یکی از دختران بیان شده است، مشاهده می کنید.

[متن زیر در قالب یک نامه می آید]

دختر عزیزم! نگران نباش از این اتفاقات برای فرزندان نسبت به پدر و مادرشان می افتد. منتها باید ببینی تو چه نتیجه ای از آن خواهی گرفت و چه برخوردی خواهی کرد! تو چه فکری در مورد پدرت می کنی؟ و او در چه فکری است؟ تا به حال به دست ها و چشم های خسته او نگاه

^{۱۲}. حدیث امام رضا

کرده‌ای؟ چه دیدی؟ اصلاً دیدی؟ یا خواستی ببینی؟ تا به حال سعی کرده‌ای خودت را جای او بگذاری؟ معلوم است که نمی‌شود! آیا از دست او عصبانی می‌شوی و پدرت را متهم خواهی کرد؟ آیا به این حد جسارت رسیده‌ای که بر سر او داد بکشی و جلوی او عرض اندام کنی و حرف خودت را به کرسی بنشانی؟ یا این که فوراً قهر می‌کنی و تا چند روز با او حرف نمی‌زنی، تا این که خود او پا پیش بگذارد؟

سکوت بهترین راه حل است؛ چرا که پدر بعد از مدتی آرام می‌شود و عذوفت پدران‌اش او را به سمت تو می‌کشد و از طرفی ممکن است در عصبانیت حرف‌هایی بزنی که بعد پشیمان شوی و آب رفته به جوی باز نگردد. این جور دختران به اتاق خود می‌روند و علی‌رغم این که خیلی ناراحت هستند، سعی می‌کنند، زود قضاوت نکنند و به جای این که مدام بخواهند پدر خود را متهم کنند و در آن جایی که شیطان به ذهن آن‌ها هجوم می‌آورد و رفتارهای پدر را مرور می‌کند، آن‌ها سعی می‌کنند به رفتارهای خوب پدر فکر کنند. البته به رفتارهای خودشان هم فکر می‌کنند اما حتماً این‌ها زمان خواهد برد^{۱۳}.

درست است که بابا همیشه سر کار است اما او این همه زحمت را برای آینده دخترش می‌کشد. برای این که او راحت باشد. بالاخره یک زمان‌هایی هم او بر اثر خستگی و فشار کاری عصبانی می‌شود! حالا در این حالت خستگی ممکن است با دخترش کل‌کل کند! و این چیز عجیبی نیست! پس بهتر است مثل دختران موقعیت شناس باشی و بدانی در چه شرایطی چه چیزی را با او در میان بگذاری. خودت خوب می‌دانی پشت این چهره عصبانی، خسته و خواب‌آلود، پدر مهربانی است. پدری که از ته وجودش بچه خود را دوست دارد؛ حتی اگر به هر دلیلی از دست تو ناراحت باشد.

این را بدان؛ پدرت تو را دوست دارد و اگر به خانه بیاید و تو را نبیند، انگار چیزی را گم کرده است. همان طور که دوست نداری تو را با دیگران مقایسه کنند تو هم سعی کن پدرت را با پدران دیگر مقایسه نکنی، او را همان طور که هست دوست داشته باشی. شاید این توقع بی‌جایی باشد، اما این کار سبب می‌شود آرامش داشته باشی و در موقعیت‌های مختلف درست تصمیم‌گیری کنی.

امام سجاد (ع) در خصوص احترام به والدین می‌فرماید: اگر خدای ناکرده پدر و مادرت در حق تو بدی کرده باشند، چون ریشه و اصل تو هستند باید رعایت آنان را بکنی حتی اگر فاسق باشند. چند چیز در اسلام است که در آن‌ها استثناء وجود ندارد و احسان به پدر و مادر از آن جمله است.

"حق پدرت بر تو آن است که بدانی او اصل و ریشه توست و تو فرع و شاخه او هستی و اگر او نبود تو نبود. هرگاه در خودت چیزی می‌بینی که باعث غرور در تو شد، متوجه باش که پدرت اصل و اساس آن نعمت است."

دختر غم‌خوار پدر و مادر است، در زمان تنهایی برای آن‌ها مونس خوبی است. غم‌خواری یعنی کسی را در سختی‌ها درک کردن و در ناراحتی‌ها مرهم دل کسی بودن.

خود ارزیابی

با مطالعه موارد زیر میزان مشابهت هر یک از این رفتارها را با رفتارهای خود بیان کنید

^{۱۳} در حدیث داریم که وقتی ناراحت هستید اگر نشسته‌اید بایستید، اگر ایستاده‌اید بنشینید، خلاصه موقعیت خودتان را تغییر دهید. یک کاری بکنید که از آن حال و هوا بیرون بیاید و بعد که آرام شدید، خوب به ماجرا فکر کنید. [انتقال از متن به پاورقی]

- **موقعیت الف:** به پول نیاز داری تا با دوستت یا مثلاً دختر خاله‌ات به خرید بروی؟ یا کسی از هم سن و سالان خودت چیزی خریده (مانتو، لباس، موبایل و ...) و تو آن را نداری! در همین حال از مادرت شنیده‌ای که پدرت شرایط مالی خوبی ندارد؛

- **رفتار ۱:** بی خیال وضع پدرم و خانواده می شوم و صدایم را بلند می کنم یا شروع به گریه می کنم که:

- فلانی، فلان چیز را دارد، من هم می خواهم!

- به من ارتباط ندارد شما پول ندارید!

- شما اصلاً من را درک نمی کنید!

- همیشه به فکر خودتان هستید!

- ببینید مردم برای دخترهای خودشان چه کارها که نمی کنند!

- شما برای من چه کار کردید؟

- چرا وقتی نوبت من می شود همیشه می گوئید پول نداریم؟ و ...

میزان مشابهت این رفتار به رفتارهای شما:

زیاد

متوسط

کم

اصلاً

- **رفتار ۲:** درباره موقعیت پولی پدرم کمی فکر می کنم و سعی می کنم با آن ها هم‌دردی کنم، خودم را باری بر خرج های آن ها قرار نمی دهم، از چیزهایی که دوست داشتم بخرم صرف نظر می کنم، تا بتوانم در خانه سهمی مهم به عهده داشته باشم.

میزان مشابهت این رفتار به رفتارهای شما:

زیاد

متوسط

کم

اصلاً

- **موقعیت ب:** وقتی به خانه می آیی و می بینی مادرت، همان مادر روز قبل نیست؛ حوصله تو را ندارد؛ یا فکرش مشغول است؛

- **رفتار ۱:** رفتن و تنها گذاشتن مادر؛ چون فکر می کنم نمی توانم تأثیری در تغییر حالت او داشته باشم!

میزان مشابهت این رفتار به رفتارهای شما:

- زیاد

- متوسط

- کم

- اصلاً

- رفتار ۲: سریع از مادرم می پرسم: امروز چه شده؟ چرا اینقدر بی حوصله اید؟

- میزان مشابهت این رفتار به رفتارهای شما:

- زیاد

- متوسط

- کم

- اصلاً

- رفتار ۳: برایم اهمیتی ندارد و بی خیال از کنار این قضیه رد می شوم زیرا بارها با مادرم سر مسائل مختلف حَرَم شده

بود، و اکنون نوبت من است که تلافی کنم!

- میزان مشابهت این رفتار به رفتارهای شما:

- زیاد

- متوسط

- کم

- اصلاً

- رفتار ۴: ترجیح می دهم بعد از عوض کردن لباسهایم بیایم و صورت مادرم را ببوسم، بعد با مهربانی دخترانه، اول مادرم

را بخندانم! بعد بپرسم مادر خوبم امروز چه اتفاقی افتاده است که دختر نازت را ندیدی؟ بعد هر جور که می توانم او

را از این وضعیت خارج می کنم! و به حرف ها و درد دل او گوش می دهم!

- میزان مشابهت این رفتار به رفتارهای شما

- زیاد

- متوسط

- کم

- اصلاً

صرفاً جهت اطلاع

پیامبر فرمودند: "کسی که پدر و مادرش از او راضی باشند، من از او راضی هستم و کسی که پدر و مادرش بر او خشمگین و غضبناک باشند، من بر او خشم می گیرم." پس مراقب باش! "صدایت را بیشتر از صدای آنان بالا نبری و دستت را بالاتر از دست آنان قرار ندهی" اگر در مواردی حق با تو است، در برابر سخنان و گفته های آنان سکوت کن و به آن ها احترام بگذار. اگر کاری کردند که موافق میل تو نبود، آن ها را سرزنش نکن.

ابراهیم مهزم می گوید: روزی از نزد امام صادق علیه السلام بیرون آمدم و در مدینه به خانه ام رفتم، مادرم با من زندگی می کرد. در خانه به خاطر موضوعی با مادرم مجادله کرده و سخن درشت و ناهنجار به او گفتم. فردای آن روز بعد از ادای نماز صبح دوباره به محضر امام صادق (ع) مشرف شدم. هنگام ورود بدون آن که حرفی زده باشم امام به من فرمود: ای پسر مهزم! شب گذشته با مادرت تند و خشن صحبت کردی. آیا نمی دانی شکم او مدت ها منزل و آغوشش گهواره و سینه اش ظرف غذای تو بوده است (او هستی اش را در اختیار ت نهاده بود) چرا با او به تندی سخن گفتی؟ دیگر چنین مکن!